



پیشگامان انسانی و طبقات فرنگی

گفتگو

- دیدار با عتیق رحیمی / دکتر جلال سناری
- گفتگو با هرتا مولر / دکتر علی غضنفری
- گفتگو با میشل کویی پیرس / جواد ماهزاده

عتیق رحیمی، نویسنده توانای افغانی، برنده جایزه ارزمند گنکور برای رمان زیبایش، سنگ صبور، من و همسر و همکار و یار دیرینش، محمود شکراللهی، هنرمند سینماگر و بازیگر و رمان‌نویس مقیم پاریس را به شام در رستوران مجللی دعوت کرد (سپتامبر ۲۰۰۹). رستوران گرانقیمت آراسته‌ای که یک بخشش، کتابخانه است و به گفته عتیق، پاتوق روشنفکران و هنرمندان پاریسی. و خود سال‌هاست که بعد از ظهرها تا شامگاه، همانجا می‌نشیند و می‌نویسد و یا با دوستش، محمود، خلوت می‌کند. من رمان سنگ صبور را در تهران خوانده بودم و طی مقاله کوتاهی که در روزنامه اعتماد ملی به چاپ رسید، چند سطر در وصفش نگاشته بودم. عتیق نیز مرا به نام می‌شناخت چون کتابی از من بنده را در کابل خوانده بود و همین که می‌دانست در خانه محمود اقامت دارم، لطف کرد و به دیدارم آمد. عتیق را جوانی دیدم خوش‌پوش، شوخ و شنگ، افتاده و بی‌ریا با سیمایی دلپذیر و چشمانی روشن که سخنانی برگزیده از بزرگان ایران و جهان را به مناسبت، چاشنی گفته‌هایش می‌کرد. می‌گفت چون جایزه معتبر گنکور (که مبلغش ده یورو بیش نیست) نصیبش شده است، ناگزیر باید به جاهای مختلف در فرانسه و اروپا سفر کند و سخن بگوید. سنگ صبور به چهل زبان ترجمه شده است و به چاپ خواهد رسید و قرار است فیلمی بر اساس کتاب ساخته شود و بدین مناسبت عتیق نظرم را

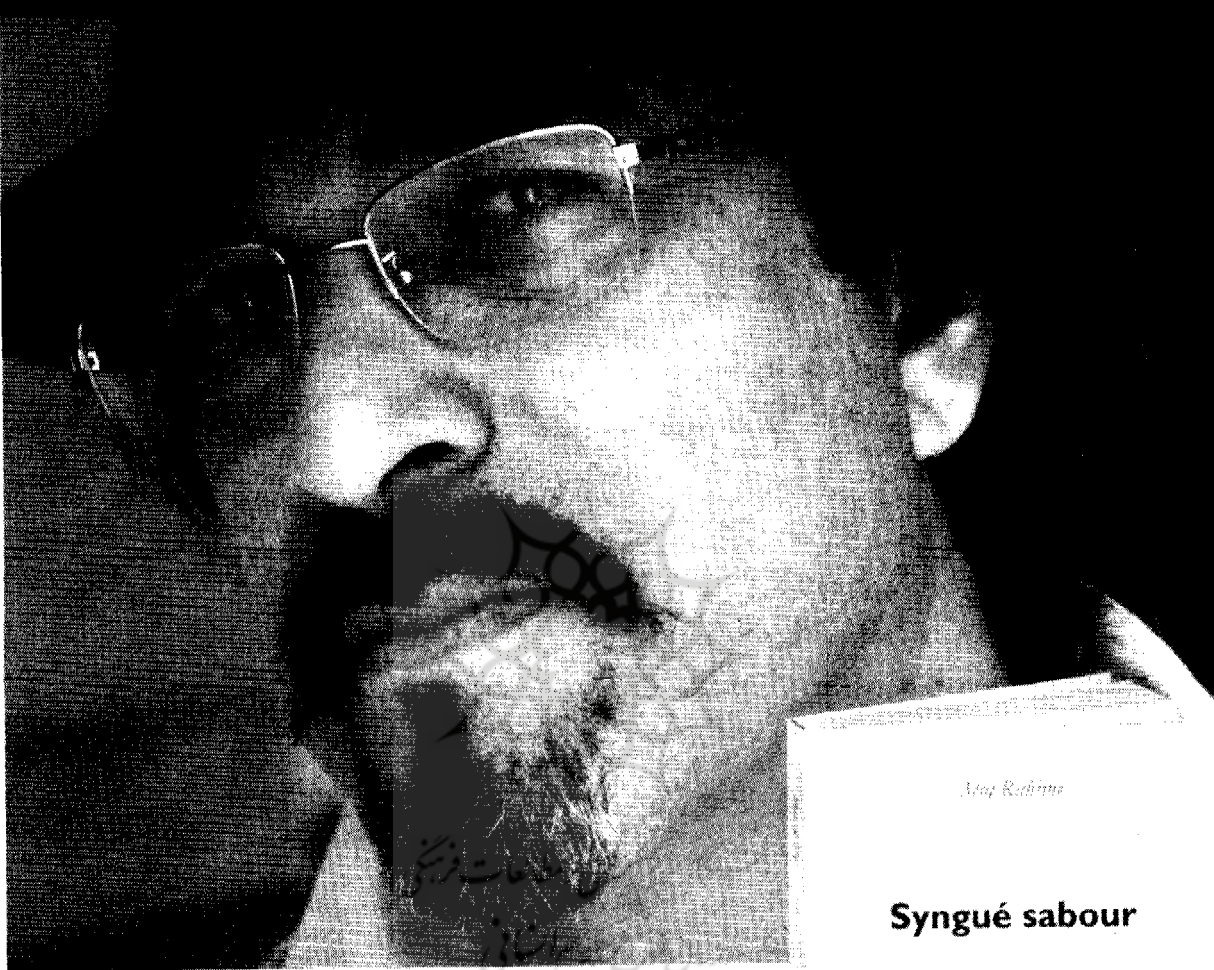


● از راست عتیق رحیمی، دکتر جلال ستاری، محمود شکراللهی

درباره هنرپیشه زن ایرانی‌ای که بتواند نقش راوی داستان را بازی کند، جويا شد. بیشتر فیلمی را که عتیق از دیدارش با محمد ظاهر شاه در رم ساخته بود و در آن، بزرگان اقوام افغان با وی از هر دری سخن می‌گفتند و درباره آینده افغانستان گفتگو می‌کردند، دیده بودم و در آن شب دانستم که عتیق به ناچار بخش‌هایی از سخنان ظاهر شاه را حذف کرده است تا دچار مشقت و مصیبت نشود.

این مقدمات را برای این آورده‌ام که به ذکر مطلبی در باب رمان سنگ صبور پردازم که نکته‌ای درخور تأمل است. من شباهتی صوری میان ساختار رمان و هزار و یک شب یافته بودم که به نظرم شایان توجه بود. از قبیل زن بودن راوی در هر دو کتاب و اینکه عتیق بارها در پایان شرح هر ماجرا، حدیث را با ذکر چند سطر شعرگونه، ختم می‌کند و سپس به روایت بقیه داستان می‌پردازد. همان‌گونه که شهرزاد در پایان هر شب قصه‌سرایی، به شاه وعده می‌دهد که قصه بعدی‌اش شنیدنی‌تر و شگفت‌انگیزتر خواهد بود. این فرض را با عتیق در میان نهادم، اما آن را باور نکرد و یا بعید دانست. در عوض نکته‌ای در باب ضرباهنگ رمان گفت که شنیدنی است. عتیق در گفتگوی مان پیرامون رمانش اظهار داشت که وزن یا ضرباهنگ وقایع رمان یعنی به‌ویژه وقایع مربوط به راوی (داستان) و زن و همسرش (که نه مرده است و نه زنده)، به ترتیب با نوای تریوی (trio)

PRIX GONCOURT



Novi Reclama

Syngué sabour

Pierre de patience

syngué sabour [sēge sabur] *n.f.* (du perse *syngue* « pierre », et *sabour* « patiente »). Pierre de patience.

Dans la mythologie perse, il s'agit d'une pierre magique que l'on pose devant soi pour déverser sur elle ses malheurs, ses souffrances, ses douleurs, ses misères... On lui confie tout ce que l'on n'ose pas révéler aux autres... Et la pierre écoute, absorbe comme une éponge tous les mots, tous les secrets jusqu'à ce qu'un beau jour elle éclate... Et ce jour-là on est délivré.



P.O.L

PRIX GONCOURT

P.O.L

پیانو و ویولونسل (cello) و جای جای سکوت از فرانتز شوبرت (۱۷۹۷-۱۸۲۸) به نام همزاد (le double) که در ۱۸۲۸ ساخته شده، مطابقت دارد.

در واقع شاید این تریو، سه شخصیت رمان (راوی و زن و شوهرش) را به عتیق الهام بخشیده باشد و یا عتیق خواسته در ورا یا پشت این سه جمله (نوای دو ساز و سکوت) - ظواهر - روح و روان سه تن را به حدس دریابد یا بیافریند. زیرا نوای ساز سخن می‌گوید بسان آدم، اگر گوش شنوا داشته باشیم یا درست‌تر بگویم، اگر بتوانیم به گوش دل بشنویم. این دگرگونی و گشتار یا دگردیسی به اعجاز کیمیاگری می‌ماند که در آن قلمرو پُر رمز و راز، توفیق نیافت ولی جایی دیگر، شگفتی آفرید. تریوی همزاد کوتاه است و بیش از چهار دقیقه و ۴۴ ثانیه به درازا نمی‌کشد. پیانو، لحنی نرم و آهسته و گاه ترس‌خورده دارد. نوای ویولونسل در مقابل بلند و رساست و ساز گاه گویی طوفان‌آسا می‌غرد. لحظات بس کوتاه سکوت در فواصل سازها، خبر از خشم فروخورده و ناکامی و سرشکستگی مرد که «زنده بیجان» است می‌دهد و این هر سه حال با وضع و موقع راوی و دو شخصیت اصلی رمان می‌خواند که اولی به زبانی یکدست شاعرانه قصه را روایت می‌کند و زن خواری‌دیده و زجرکشیده، لحنی عتاب‌آلود و ملامت‌بار دارد و همسرش که میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند، خاموش و لب فرو بسته، حدیث ستمگری‌هایش را از سر جهل و غیرتمندی و مردانگی‌ای ظالمانه و خفت‌بار می‌شنود و عاقبت چون سنگ صبور می‌ترکد و همسرش را که آنچه در دل تنگش از دیرباز بار شده است می‌گوید و پرده‌داری می‌کند، می‌گذرد.

در اواخر سال ۱۸۲۲ بیماری لاعلاج شوبرت شدت یافت که به مرگش انجامید. اثرات جسمانی و روانی این بیماری شفاناپذیر و احساس دردناک مرگی که پاورچین پاورچین می‌آمد، بر روح و روان جوانی که شیفته زندگی بود، همان اندوه و دل‌تنگی ژرفی است که بر غالب آخرین آثارش منجمله همزاد سایه افکنده است. این حال و روز خمناک نیز «همزاد» سیه‌روزی زن زیبا و درمانده‌ای است که بر بالین همسر نیمه جانش، از روزگار دردناکش می‌نالند.